

تنهایی پر هیاو

تنهایی پر هیاو تنهایی پر هیاو

بهومیل هرابال
ترجمه پرویز دوائی



پارس کتاب

تهران ۱۳۹۵





پارس کتاب

تنهایی پر هیاهو

نویسنده: بهومیل هرابال

مترجم: پرویز دوائی



چاپ اول: بهار ۱۳۸۳؛ چاپ پانزدهم: پاییز ۱۳۹۵؛ تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی: گوهر؛ لیتو گرافی: لاله

چاپ: بوان؛ صحافی: خیام

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

حق چاپ و نشر محفوظ است

چاپ اول ناشر: پارس کتاب



مدیر تولید: هوش، در آذر



روی جلد: اثری از یوزف ییرا Jirra نقاش معاصر چک (۱۹۲۵ - ۲۰۰۵)



تلفن: ۶۶۹۶۳۱۳۲؛ فاکس: ۶۶۹۶۰۸۳۳

Email: info@parsketab.org

شابک: ۷-۹۴-۸۳۱۷-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-8317-94-7

سرشناسه

هرابال، بهومیل، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۷ م.

Hrabal, Bohumil

عنوان و نام پندآور

تنهایی پر هیاهو / بهومیل هرابال؛ ترجمه پرویز دوائی

مشخصات نشر

تهران: پارس کتاب، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری

۱۴۸ ص: مصور، عکس؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.

قروست

مجموعه روشن.

شابک

978-964-8317-94-7

وضعیت فهرست نویسی

فهرست

یادداشت

کتاب حاضر قبلاً در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت

چاپ پانزدهم.

یادداشت

کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع

داستان‌های چک -- قرن ۲۰ م

موضوع

Czech fiction -- 20th century

شناسه افزوده

دوائی، پرویز، ۱۳۱۴ -

رده بندی کنگره

PG۵۰۳۹/۳۵ / ۲/۹۱۳۹۵

رده بندی دیویی

۸۹۱/۸۶۳۶

شماره کتابشناسی ملی

۴۴۲۹۴۴۷

یادداشت مترجم فاضل بر چاپ جدید

"... یگانه هدف و مصرف حضور من بر عرصهٔ این

سیاره آن بوده که تنهایی پرمیاهو را بنویسم..."

بهومیل هرابال

دوست گرامی:

... شنیدن صدای شما و خبر خوشی که به ما دادید واقعاً روز ما را خُرم ساخت. خبر خوش البته مربوط بود به احتمال به راه افتادن ادامه چاپ کتاب تنهایی پرمیاهو که متوقف شدن آن باعث تأسف سرکار و این بنده بود مدت‌ها، و علاوه بر تأسف، از این توقّف بدختر عوارض جنبی! آزاردهنده ناشی شده بود، مثل یکی دو سه تا چاپ بدمن اجازه این مترجم (با نام همان مترجم که این بنده باشد، و یک چاپ "غریب" با نام "مترجم" دیگری (با همان عنوان تنهایی پرمیاهو) که بنده ندیده است و تمایلی هم به دیدن‌اش ندارد و به گفته دوستان یک جور رونویسی یا بازنویسی از ترجمه این بنده بوده است. نمی‌دانم. (فرزندان "عبید" ظاهراً نباید از هیچ پدیده‌ای حیرت کنند یا متأسف شوند!)

... به هر جهت، بنده خوشحالم که — به امید حق — قرار است چاپ و پخش این کتاب پی گرفته شود، که تأسف بنده را از توقف چاپ تنهایی ... به خصوص این روزها که از چندی قبل مراسم صدمین سالگرد تولد نویسنده آن در این سرزمین برقرار بود دامن می‌زند؛ مراسم بسیار متعددی که آدم با آثارش مدام و مرتب در هر قدم روبرو می‌شد: از اعلان‌ها و نمایشگاه‌ها و مصاحبه‌ها با دوستان و همکاران هرابال در تلویزیون، و چند کتابی که فقط در این ارتباط در ایام اخیر منتشر شده است (و نمایشگاه خاصی از آثار نقاشان معاصر که فقط در ارتباط با آثار هرابال اندیشیده طرح شده است)؛ مراسمی که در نهایت، در مورد هیچ نویسنده دیگری در تاریخ ادبیات سرزمین چک سابقه نداشته است. هرابال انگار که نه فقط یک نویسنده بلکه واقعه‌نگار احوال و روحيات ملت چک و صدا و ندای رسای این قوم به خصوص در تاریخ معاصر این سرزمین (یا به قول نویسنده دیگر چک، یوزف اشکورتسکی "جنون عصر ما") بوده است. ...

حرف‌ها درباره هرابال بی‌پایان هستند. و دائماً چند کتاب را اقتضا می‌کنند. جزو سه کتاب اخیری که درباره او اخیراً عرضه شده، یکی اش فقط به زبان و اصطلاحات خاص این نویسنده اختصاص دارد، که به زبان و رسوم این قوم راه یافته است ...

آنچه باقی می ماند نقش این کتاب خاص یعنی تنهایی پرهیا هو ست
در کارهای هرابال (که آثار درخشان دیگری نیز دارد، که — چنانچه
عرض شد — بدون دستکاری، قابل ترجمه نیست، متأسفانه) ... فقط شاید
نقل گفته ای از خانم سوزان سونتاک، نویسنده و ناقد صاحب نظر و
معروف امریکایی (که همین اواخر در گذشت) بی مناسبت نباشد که گفت:
"تنهایی پرهیا هو یکی از بیست کتابی است که تصویر نوشتن را در عصر
ما باز می نماید..."

... و چنین باد

با ارادت: پ.د.

www.ketab.ir

مقدمه مترجم بر چاپ ششم

بسیار دشوار است (لا اقل برای این بنده) در این فرصت نوشتن مقدمه‌ای یا شرحی هر چند مختصر (و به‌خصوص مختصر) بر ششمین چاپ تنهایی پرهیاهو و افزودن سخنی - سری آ - چه در مقدمه قبلی آمد - بر احوال و گفتار و زندگی و فلسفه هستی بهمهیل هرابال، که آن‌چنان زیست که نوشت (و برعکس). معرفی قدری رافی این بزرگترین نویسنده دوران اخیر چک دفتری بسیار جامع را اقتضا می‌کند. خوارم فصلتر از متن کتاب حاضر، کما این‌که در زمان زندگی او و حالا در این دهه پس از پیریدن و رفتن‌اش، چند کتاب پرتفصیل (علاوه بر مقدمه‌های خواننی بر آثار سابق‌اش در متن این آثار) به زبان چک درباره‌اش در بساط داده‌ها هر شده؛ از جمله و به‌خصوص کتابی در قطع بزرگ (به قولی بران روی میز قهوه‌خوری) شامل متن موضوع‌بندی شده آثار و افکار هرابال، با عکسهای متعددی که سراسر زندگی او را از تولد و کودکی تا دوران مشاغل و همراهی‌اش با یاران و پیوندان مشهور (از هنرمندان چک) و

نامشهور (کارگران کارخانه‌ها، مشتریهای آبخوخانه‌ها) را دربرمی‌گیرد و به آخرین نشستهای هرابال پشت میز خاص همیشگی‌اش در آبخوخانه مطلوب‌اش، «بیر طلایی»، در کوچه هوسووا در وسط شهر پراگ ختم می‌شود؛ یک آبخوخانه سنتی روبه‌روی قصر باروک کلامگالاس که مدتی کوتاه اقامتگاه بتهوون بوده است. هرابال در آخرین ایام زندگی‌اش تا از پانفده بود، هر روز پاکشان به این آبخوخانه می‌آمد و در تالار انتهایی آن پشت به دیوار بر سر میزی (که امروزه پلاک نام و تصویر او بالای سرش نصب شده) می‌نشست و به تنهایی پرهیا هوش پناه می‌برد. این آبخوخانه که حالا بیگانه‌ترین یکی از مکانهای رجوع توریست‌های آشنا با آثار هرابال را پیدا کرده است، پناه‌گاه بر دیوارهایش، با تابلوهای نقاشی و عکسها و مجسمه‌ها سرزده از حضور پیدا و ناپیدای او نشان دارد و بر سر آن میز دراز انتهایی، نور نام به ز حلقه یاران نزدیک هرابال هیچ مشتری جدید از راه رسیده‌ای نیست. نشستن ندارد و صندلی خاص هرابال پشت آن میز کهنه همیشه خالی است.

جا و حضور مادی‌اش خالی‌ست ولی انگار که بعد از رفتن‌اش، در فرهنگ امروز چک، درست به جبران این غیاب فزاینده، یادآوری از او به مراتب پررنگتر از زمانی‌ست که هنوز زنده بود. هرابال دیگر به یک نهاد در سرزمین خودش تبدیل و نماینده بارز روح و فرهنگ زنده چک شده است...

برای این بنده مترجم کتاب، به عنوان واسطه ارائه این اثر نمونه از بهومیل هرابال (واسطه‌ای همراه با ناشر محترم و نیز دوست عزیز که این ترجمه را به ناشر سپرد)، توجه خوانندگان ایرانی به این اثر (اگر این چند نوبت چاپ گواه آن باشد) البته جای خوشحالی بسیار دارد، که این

نویسنده بزرگ از هر لحاظ شایسته آن بود که به خواننده فارسی زبان شناسانده شود (یا بیشتر شناسانده شود: خبر نداشتیم و بعدها از خواننده محترمی از شیراز - که نام شان را متأسفانه از یاد برده‌ام - خواندم که از هرابال - سی‌و‌اند سالی پیش؟ - کتاب قطارهای بشدت مراقبت شده‌اش - ضمیمه یک شماره مخصوص مجله تماشا - و نیز چند قصه کوتاه‌اش در مجله سخن ترجمه شده است*). به لحاظ شخصی هم برای این مترجم جای خوشوقتی دیگری هم هست و آن این که در چاپهای بعدی کتاب برایم میسر شد تا غلط‌های چاپی - متأسفانه - عذیده‌ای را که در چاپ اول در متن راه داده بود، با کمک و توجه ناشر محترم اصلاح کنم.

در همین جا - ما مژم است که نکته دیگری را هم متذکر شوم که در مقدمه قبلی متأسفانه از قلم افتاد و آن این که علاوه بر متن چک، که متن اولیه و اصلی مرجع من در ترجمه کتاب حاضر بود، متن ترجمه انگلیسی آن (کار هنری هیم (Henry Heim)، انتشارات آباکوس، لندن، ۱۹۸۸) را هم در نظر داشته‌ام که در قسمتهای برایم راهگشا بوده است، بی آن که بتواند ریتم و رنگ کلام هرابال را - که بیشتر به یک تک‌گویی درونی پیوسته می‌ماند - برساند. اگر این لحن و آهنگ در ترجمه فارسی تا حدودی حفظ شده باشد، جای خوشوقتی است و البته از سیاسی است بسیار ناکافی که باید از همسر ایلونا (Ilona) به خاطر کمک‌های بسیار ضروری‌اش در کار ترجمه این اثر به عمل بیاورم.

باقی می‌ماند ابراز خوشحالی مجدد از این که هرابال در این حدی

* اشاره آقای دوانی عزیز به نامه دوست کتاب‌دوست ما آقای سعید پزشک است که در این باب نامه‌ای نوشته بودند و در شماره ۱۰ فصلنامه نقد و بررسی کتاب تهران چاپ شد (دی‌ماه ۱۳۸۳). - ناشر.

که هست مورد توجه خواننده‌های ما قرار گرفته است. این توجه و علاقه را، متأسفانه، شمارگان معدودی که چاپ کتابها این روزها گرفتار آن است محدود می‌کند، ولی در همین حد هم خوشحال باشیم. باید قانع بود.

پاسخی هم به دوستان و خوانندگان دور و نزدیک مدیونم که از این بنده خواسته بودند که به سراغ آثار دیگر این نویسنده بروم. متأسفم! بجز این کتاب هرابال که عرض شد، که به نظر ناقدان و خبرگان چک بهترین اثر است، و نیز بی «ضررترین» شان برای عرضه در بازار نشر امروز سرزمین ما، ترجمه سایر آثار او (که برای فرهنگ دیگری نوشته شده است) در شرایط نشر لزوم دخالت و دستکاریهایی را اقتضا می‌کند که این بنده در مورد خریس به خصوص در حق چنین نویسنده‌ای — آن را مطلقاً روانمی‌دارد. دیگران در مورد ترجمه آثار نویسندگان دیگر چنین کرده‌اند و می‌کنند. بکنند!

پرویز دوائی

زمستان ۱۳۸۶

مقدمه مترجم بر چاپ هشتم

بر بال های کبوتران...

هر ساله... الان... ال... است؟ پس از مرگ او یا، به قولی، پس از پرواز او بر بال های کبوتران، گروسی از روستان و دوستان در کرسکو (Kersko)، دهکده ای در بیست و چند کیلومتری غرب برک جمع می شوند، در آن نوشگاهی که باغ و باغچه ای دارد (و در چند اثر او از آن یاد شده) می نشینند و به یاد او [آب معدنی کهربایی کف بر سر] می نوشتند، کسی از می زند با آکوردثونی که با آن آهنگ های خاص این نوشگاه ها را می نوازند، بعد در پیشه سنگل های این دهکده که خیابان بندی های شرقی - غربی، شمالی - جنوبی، شمالی - شرقی، شطرنجی واره راه می روند، از برابر باغ و باغچه خانه بیلاقی او می گذرند. زنده بسته است، و در باغچه دیگر نشانی از جمع گربه های او نیست، که بین شان کالریس گربه محبوب او بود (که نام اش را از کاسیوس کلی - بعدتر، محمد علی کلی - گرفته رد). رساله های پایانی تلخ و تنهای عمر، که همسر نویسنده از دنیا رفته بود، از انگیره های عمر و بیدار شدن و از بستر بیرون آمدن اش (به گفته خودش)، هر روز، یا هر یکی دو روز یک بار، سفری کوتاه در پیش گرفتن بود به سوی این دهکده. پاکتی پر از گوشت مرغ سرخ کرده در دست (با احساس گناه به خاطر آدم های گرسنه این دنیا)

تا جمع این گربه‌های آواره یا، به قول خودش، بچه‌هایش گرسنه نمانند. حالا جایش پشت میز حلبی آن باغ، پشت میز تحریر اتاقک طبقه اول این بنا، و پشت میز همیشگی‌اش در انتهای تالار نوشگاه محبوب‌اش، ببر طلایی، خالی است، هر چند که در دیوار جا به جا نشانه‌های او را دارد، تابلو تصویر چهره‌اش، مجسمه کوچک سر و صورت‌اش، و بازمانده دوستانی که هنوز به های او را این مکان جمع می‌شوند. ذکرش، روح‌اش، و تأثیر کلام‌اش به شکلی نازدنی بر سر این سرزمین گسترده است — هنوز با قوتی روافزون....

می‌گفت به جلد، که هنوز به عنوان نویسنده بین عامه شناخته نشده بود (او و در زمانی که لانه معروف‌ترین و محبوب‌ترین نویسنده سرزمین خودش بود، و هست هنوز) کارش را دست‌نبرد. آمد و ناشناس در جمع نوش‌خواران می‌نشست و به حرف‌هایشان گوش می‌داد و از حرف‌ها و ماجراهای آدم‌های نوشگاه‌های به اصطلاح مردمی، آن ترکیب غریب و جذباتی و طعنه‌ها و واقعیت را می‌ساخت با آدم‌های بسیار زنده و باور پذیرش، که معارف‌ها، فراموش نشدنی تاریخ دوران و سرزمین او بودند، به خصوص در دورانی که هنر، زیر حک حاکمان، باید مسیری خاص را به سوی هدفی از پیش معین شده (در خدمت حکم و راستی می‌کرد.

بعدترها که دیگر شناخته شده بود و به قول استاد هایش هنوز در قفسه کتابفروشی‌ها جا نگرفته توسط خریداران قاپیده می‌شد، و باهم با قیمتی بیشتر از روی جلد، زیر پیشخوان، عرضه می‌گردید، نیمه شوخی می‌گفت: «دیگر بدبخت شده‌ام و کارم به عنوان نویسنده ساخته شده، چون حالا هر چه که وارد نوشگاه می‌شوم حاضران به دیدن من زیر لب می‌گویند:

«به به! نویسنده مشهور وارد شد! حالا کنار می‌نشیند و یواشکی به حرف‌های ما گوش می‌دهد و می‌رود خانه و روایت‌های ما را می‌نویسد و کلی پول به جیب می‌زند!» ... در نتیجه به محض ورود من به نوشگاه همه ساکت می‌شوند. کار من دیگر تمام است!

...ولی کارش تمام نبود. بعضی از بهترین آثارش را هنگامی نوشت که دیگر نویسنده مشهوری بود، هر چند مغضوب «دستگاه» که سال‌های طولانی اجازه چاپ آثارش را نمی‌داد، و این آثار در نسخه‌های محدود تایپ و تکثیر شده و بین علاقه‌مندان‌اش دست به دست می‌گشت... بعضی از زیباترین و غنی‌ترین آثارش محصول این دوره محدودیت و بازداشت است، از جمله همین *تنهایی پرهیاهو*، شاید به مصداق کلام جاودانی آندره ژید که «هنر زاییده محدودیت است...».

«تنهایی...» تجربه خود نویسنده است، در جریان کارش در کارگاه گردآوری کانه‌های باطله، و نیز پیوند با یک همکار عجیب و غریب که سابقه‌ای طولانی تر از خود را با او داشت. هرابال «تنهایی...» را ابتدا به صورت یک *نثر ادبی* (narrative) نوشت، در چند دست، آزادتر و مخیل‌تر از روایت حاکم، که باپ شده‌اش وجود دارد، تا بعدتر این شکل نهایی را به خودش بگیرد. پس از تلخیص نوشته، به قول هرابال، نوعی *مرثیه* است (Adagio Lamento) به یاد و بزرگداشت «کافکا» که مقام خاصی در دل و آثار این نویسنده داشت.

امسال هم در شروع فصل بهار، یاران و گرامی‌های داران یاد هرابال باز در جنگل‌های کرسکو گرد آمدند و او را با خود را های خرم جنگلی بردند که جای جایش را در آثارش هویتی همیشگی بخشیده است. شهردار این ناحیه (ناحیه‌ای که اصلاً شهرت‌اش را به آثار هرابال مدیون است)، سخن‌اش را در بزرگداشت هرابال با این کلمات به پایان برد:

«همه ما از شنیدن صدای ماشین تحریر او در گذر از برابر پنجره خانه‌اش شاد می‌شدیم و به قول هرابال می‌گفتیم: «خوب است. دارد می‌نویسد. پس هنوز زنده است!»... او در واقع نمرده است، فقط دیگر نمی‌نویسد. پ. د.

پراگ - بهار ۱۳۸۹